

# تصویری از سایه روشن سنت

شهره کائدی

سال گذشته رمان «شهربانو»، اثر «سوزان فیشر ستیپلز» که بخش مهمی از زندگی خود را به عنوان یک خبرنگار در آسیا گذرانده، جایزه کتاب سال در بخش ترجمه کتاب‌های کودکان و نوجوانان را از آن خود ساخت. او این داستان را دربارهٔ قبیلهٔ صحرانشینی در «کویر چولستان» رقم زده که خود به مدت سه سال، با مردمان آن زندگی کرده است. «ستیپلز» با مطالعه عمیق عوامل بسوم‌شناختی (ecologique) چنین سرزمینی و برخورد نزدیک با ارزش‌های اجتماعی چنین جامعه‌ای (Social Norms)، صورتی از گفتمان هویت فرهنگی در جهان سوم را در رمان خود شکل می‌دهد.

جامعه‌شناسان معتقدند که شکل سکونت و شیوه معیشت، تا حدودی با اقلیم و اوضاع و احوال جغرافیایی ارتباط دارد. در اقتصاد مبتنی بر دامپروری، همواره تمایز میان نقش زن و مرد و تسلط مرد بر زن مشهود است. حتی ازدواج زن در جامعهٔ قبیله‌ای، براساس عوامل اقتصادی شکل می‌گیرد؛ چرا که زن علاوه بر ایفای نقش اقتصادی و کارگری بی‌مزد برای همسرش، می‌تواند فرزندان پسری برای حفظ و تمرکز ثروت در قبیله نیز به

شهربانو

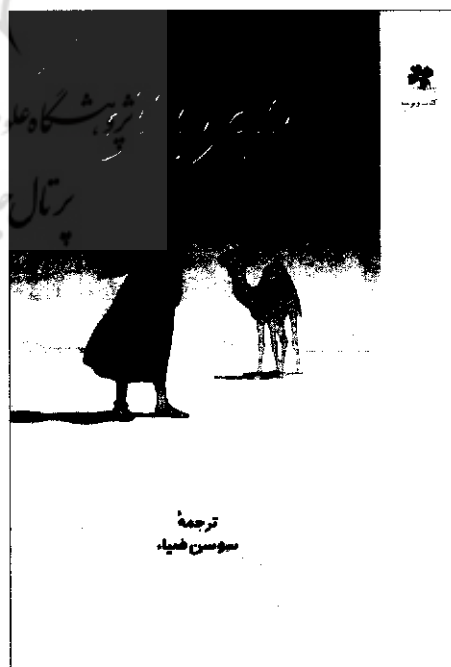
سوزان فیشر ستیپلز

ترجمه: سوسن ضیاء

چاپ دوم: پاییز ۱۳۷۹

ناشر: چشمه

بها: ۱۲۵۰ تومان



دنیا بیاورد. دختر خانواده هم چنین می‌تواند با وصلت مناسب، خانواده خود را از دغدغه معیشت و مخارج آزاد کند. اصولاً وصلت او می‌تواند - چون نوعی معامله - چیزهای بسیاری برای خانواده به ارمغان آورد. «لوپله» (Leploy)، جامعه‌شناس فرانسوی، تقسیم‌بندی خاصی از خانواده ارایه می‌دهد که در ارتباط با عوامل جغرافیایی و محیطی است. او می‌گوید، دشت‌های پهناور و استپ‌های وسیع، برای زندگی چادرنشینی و شبانی مناسب است و چنین محیطی، خانواده وسیع پدرسالاری را با سلسله مراتب استوار، اعتقادات مذهبی، احترام به سنت‌ها و روابط خویشاوندی قومی به وجود می‌آورد.

در جامعه سنتی رمان شهربانو نیز پیروی محض و غیر معقول از آداب و نوامیس تغییرناپذیر و مطلق توصیه می‌شود.

اصولاً «سنت» فقط جریان عقایدی نیست که انسان‌ها یکی پس از دیگری، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، به آن اعتقاد داشته‌اند. سنت چیزی فراتر از این است؛ با تمام ادعاهای مابعدالطبیعی، انسان‌شناختی و اخلاقی.

سنت‌گرایان از اصول سنت دفاع می‌کنند و آن را قابل اعتمادتر از افکار، احساسات و افعالی می‌دانند که بر اثر تجربه و تفکر شخصی حاصل می‌آید. آنان با این اصطلاح بر مفاهیم استمرار، ثبات و محترم بودن تأکید می‌کنند و سلطه مجموعه خرد جمعی، آنان را به سمت گذشته‌گرایی و تکرارپذیری بودن این ناخودآگاه تاریخی سوق می‌دهد.

در پاکستان، یعنی محیط و فضای این اثر نیز میراث فرهنگی چنین نهادهای قومی سنت‌مداری هم چنان پابرجاست. در آن جا عناصری از گذشته، شامل ارزش‌ها و نظام‌های سنتی اخلاقی، هنوز برای فرهنگ چارچوبی اساسی و مشخص می‌سازند و این اخلاق در مناطق روستایی و

بیابانی آن و از جمله «کویر چولستان»، بیشتر مشاهده می‌شود. قبایلی که واجد قواعد گفتمانی یکسانی هستند؛ قواعدی اغلب نااندیشیده و ناآگاهانه و با مجموعه عناصر و اجزایی از پیش شکل گرفته.

«پدر» در چنین جامعه‌ای، سالار و قادر مطلق است که میراث گذشتگان را به آیندگان منتقل می‌کند. پدر «شهربانو» در این اثر نیز اصالت خود را با تسلط کامل بر زندگی زن و فرزندانش ثابت می‌کند. بنابراین، شخصیت تک‌تک افراد خانواده در هسته مرکزی خانواده مستحیل می‌شود و آن‌ها به منزله کارکنان دستگاه اقتصادی تحت‌نظر پدر، به کار تولید می‌پردازند. افراد خانواده، تحت کنترل اجتماعی که توسط قدرت پدر اعمال می‌شود، چاره‌ای جز رعایت هنجارهای اجتماعی و شعائر و قوانین ندارند.

«ستپیلز» در این اثر، به زیبایی و شگفتی تمام، منطلق این جامعه قبیله‌ای را در تقابل با افکار و اندیشه‌های شخصیت محوری اثر، یعنی «شهربانو» قرار می‌دهد. فردی که خواننده را نیز همراه خود، درگیر این سؤال اساسی می‌کند که اصولاً گذشته چه سخن‌پذیرفتنی و کارآمدی برای اکنون و آینده دارد؟ «شهربانو» نمونه انسان متجددی است که برای داعیه‌های درونی و وجودی خود، نوعی قداست قائل است. البته او در این فضای سنت‌باور، وقتی بخواهد درباره بافت و چگونگی زندگی‌اش و آن چه بر سرنوشتش تأثیر قاطع دارد، کنجکاو شود و چند و چون کند، چوبش را هم باید بخورد. آن ضربه سیلی که «شهربانو» از مادر خود و در پایان، تازیان‌هایی که از پدرش می‌خورد، بهای متفاوت بودن او در این فرهنگ سنتی است. فرهنگی که همواره بر سر «شهربانو» فریاد می‌کشد؛ فردیت خود را فراموش کن و مستحیل شو در چنین نظامی! «شهربانو» با تصمیمی که برای فرار می‌گیرد، قصد می‌کند از

تناقض‌های درونی فرهنگ سنتی خود برکنده شود. فرار او نمودی از فاصله‌گیری، بریدن و گسستن او از مبانی و مبادی سنت است. «شهربانو» در طول اثر، پیوسته با ژرف‌سنجی در باب مشکل هویتی که برایش پیش آمده، نمی‌تواند بپذیرد که در زمینه تیره مفهوم کلانی چون قبیله، مجال طرح یابد. او می‌فهمد که در چنین بافتی چیزی به نام «سوژه» معنا و مبنایی ندارد. او اسیر اضطراب هویت از دست رفته خود یا هویتی است که مدام ضربه می‌بیند و خدشه‌دار می‌شود. در عین حال می‌خواهد مسووع خودمختار (autonomous) باشد تا یک موجود دگر مختار که تابع قوانین بیرونی است (heteronomous). «شهربانو» برای بریدن از الگوهای رفتاری جا افتاده، پذیرای حادثه غیرمترقبه‌ای چون فرار می‌شود؛ هر چند که او در موقعیت موجود خود به تله می‌افتد. در پایان داستان، پای «می‌تو»، شستر «شهربانو» در تله به دام می‌افتد و خواننده در می‌یابد که این «می‌تو» نیست که پای در تله دارد، بلکه خود «شهربانو» است که پس از شکستن سکوت درونی خود، پس از روبه‌رو شدن با

چیستی هویت شخصی خود، پس از کلنجار رفتن‌های گوناگون با خود و پس از تصمیم به فرار برای آفریدن هویت شخصی جدیدی در قلمروی کاملاً ناشناختی، باز هم اسیر اسوه گذشتگانش است. اما با وجود این پایان تلخ و با وجود شکست ظاهری‌اش در ستیز با سنت، به مفهوم جدیدی از هویت دست می‌یابد و این پیام را در گوش خود زمزمه می‌کند: «مهم آن است که زیبایی درونی‌ات را از دست ندهی. اسرار روحت را در عمق دلت پنهان کنی تا او [فردی که محکوم به ازدواج با اوست] همواره مجبور باشد برای کشف آن‌ها به سمت تو بیاید.» ص ۲۴۷

«پل تیلیش»، متفکری که از پدیده‌ای به نام شهامت بودن (The Courage to be) سخن می‌گوید، هویت را به معنای تداوم فرد در زمان و مکان می‌داند و یا متفکر دیگری به نام «چارلز تیلر» می‌گوید، «برای آن که بدانیم کی هستیم، باید کم و بیش بدانیم که چگونه به صورتی که هستیم، در آمده‌ایم و به کجا می‌رویم» و این‌ها همان نکاتی است که «شهربانو» در طول ماجراهای زندگانی خود دریافت و درمی‌یابد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی